



نقاب برداری از چهره ایران

رویا حکایان



نقاب برداری از چهره ایران

رویا حکاکیان



توانا
TAVANA

آموزشکده آنلاین
برای جامعه مدنی ایران

e-collaborative

for civic education



آموزشکده آنلاین
برای جامعه مدنی ایران

<http://www.tavaana.org>

پروژه

e-collaborative
for civic education

<http://www.eciviced.org>

نقاب برداری از چهره ایران

Unveiling Iran

این مقاله پیش‌تر به زبان انگلیسی و در تاریخ ۱۸ اسفند ۱۳۹۹ برابر با ۸ مارس ۲۰۲۱ در نشریه The New York Review منتشر شده است.

نویسنده: رویا حکاکیان

آموزشکده توانا (آموزشکده الکترونیکی برای جامعه مدنی ایران)

روی جلد: نقاشی دیواری تبلیغاتی خیابانی در ایران، ۱۹۹۵ میلادی

عکس: کاوه کاظمی، Getty Images

ناشر: E-Collaborative for Civic Education

© E-Collaborative for Civic Education 2021

e-collaborative for civic education

ECCE (E-Collaborative Civic Education) یک سازمان غیرانتفاعی در ایالات متحده آمریکا، تحت 501c3 است که از فن آوری اطلاعات و ارتباطات برای آموزش و ارتقای سطح شهروندی و زندگی سیاسی دموکراتیک استفاده می کند.

ما به عنوان بنیانگذاران و مدیران این سازمان اشتیاق عمیق مشترکی داریم که شکل دهنده ایده‌های جوامع باز است. همچنین برای ما، شهروند، دانش شهروندی، مسئولیت و وظیفه شهروندی یک فرد در محافظت از جامعه سیاسی دموکراتیک پایه و اساس کار است؛ همان‌طور که حقوق عام بشر که هر شهروندی باید از آن‌ها برخوردار باشد، اساسی و بنیادی هستند. ECCE دموکراسی را تنها نظام سیاسی قادر به تأمین طیف کاملی از آزادی‌های شهروندی و سیاسی برای تک تک شهروندان و امنیت برابری و عدالت می‌داند. ما دموکراسی را مجموعه‌ای از ارزش‌ها، نهادها و فرایندها می‌دانیم که مبشر صلح، توسعه، تحمل و مدارا، تکررگویی و جوامعی شایسته‌سالار است که به کرامت انسانی و دستاوردهای انسانی ارجح می‌گذارند.

ما پروژه اصلی ECCE یعنی «آموزشکده توانا: آموزشکده مجازی برای جامعه مدنی ایران» را در سال ۲۰۱۰ تأسیس کردیم. آموزشکده توانا در ارایه منابع و آموزش در دنیای مجازی در ایران، یک نهاد پیشرو است. توانا با ارایه دوره‌های آموزشی زنده در حین حفظ امنیت و با ناشناس ماندن دانشجویان، به یک جامعه آموزشی قابل اعتماد برای دانشجویان در سراسر کشور تبدیل شده است. این دروس در موضوعاتی متنوع مانند نهادهای دموکراتیک، امنیت دیجیتال، حقوق زنان، وب‌نويسي، جدایی دین و دولت و توانایی‌های رهبری ارایه می‌شوند. آموزشکده توانا آموزش زنده دروس و سمینارهای مجازی را با برنامه‌هایی مثل مطالعات موردی در جنبش‌های اجتماعی و گذارهای دموکراتیک، مصاحبه با فعالان و روشنفکران، دستورالعمل‌های خودآموز، کتابخانه مطالب توصیفی، ابزارهای کمکی و راهنمایی برای آموزشگران ایرانی و حمایت مداوم و ارایه مشاوره آموزشی برای دانشجویان تکمیل کرده است.

تلاش ما برای توسعه توانایی‌های آموزشکده توانا متوجه گردآوردن بهترین متفکران ایرانی و صداهای حذف شده است. به همین ترتیب، به دنبال انتشار و ارتقای آثار مکتوب روشنفکران ایرانی هستیم که ایده‌های آنان در جمهوری اسلامی ممنوع شده است.

یکی از نقاط تمرکز تلاش توانا، ترجمه متون کلاسیک دموکراسی و مقالات معاصر در این باره و نیز ترجمه آثار مرتبط با جامعه مدنی، حقوق بشر، حاکمیت قانون، روزنامه‌نگاری، کنشگری و فن آوری اطلاعات و ارتباطات است. امید ما این است که این متون بتواند سهمی در غنای فردی هموطنان ایرانی و بساختن نهادهای دموکراتیک و جامعه‌ای باز در ایران داشته باشد.

سپاسگزار بازتاب نظرات و پیشنهادهای شما

رویا حکاکیان نویسنده دو کتاب شعر به فارسی و برنده جایزه «گوگنهایم» در نویسندگی است. از جمله آثار وی می‌توان به کتاب «قاتلان قصر فیروزه» اشاره کرد که به بازگویی ماجرای توطئه ترور ناراضیان رژیم جمهوری اسلامی در برلین در سال ۱۳۷۱ می‌پردازد. «نقاب‌برداری از چهره ایران» برگردان مقاله‌ای با عنوان «Unveiling Iran» به فارسی است که در تاریخ ۱۸ اسفند ۱۳۹۹ برابر با ۸ مارس ۲۰۲۱ به قلم **رویا حکاکیان** در نشریه The New York Review منتشر شد.

انقلاب اسلامی از همان ابتدا، حجاب اجباری را به عنوان وسیله‌ای برای تحکیم حکومت خود با به‌انقیاد کشیدن زنان، به کار برد. اکنون موجی از نافرمانی مدنی همه این‌ها را به چالش می‌کشد.

در ۶ دی ۱۳۹۶ (۲۷ دسامبر ۲۰۱۷)، زنی ۳۲ ساله از جعبه پست برق در یک منطقه شلوغ تهران به نام خیابان انقلاب بالا رفت. مردم در تهران معمولاً از اموال عمومی شهری بالا نمی‌روند، اما این صحنه خاص به دلیل زن بودن آن شخص با چوبی در دست، عجیب‌تر هم شده بود. زن کاملاً متمرکز بر کارش بود و هنگامی که تعادل خود را پیدا کرد، گره روسری سفید خود را شل کرد و آن را برداشت و موهای تیره‌اش که تا کمرش بود، نمایان شد. با بستن روسری به یک سر چوب، او با حرکات آهسته و موزون شروع به تکان دادن پرچم موقتی (Makeshift) خود کرد.

عبور و مرور ماشین‌ها کند شد. رهگذران برای تماشا ایستادند. در آن چند دقیقه کوتاه، زن با تکان دادن پرچم توجه کامل مردم را جلب کرد. ترسی در چهره او دیده نمی‌شد؛ حتی اگر در درون می‌ترسید. در آن لحظه، او پیوند دوران بی‌حجابی قدیم ایران با دوران حجاب اجباری کنونی بود. او اولین یا تنها زنی نبود که علیه نابرابری جنسیتی اعتراض عمومی کرد، اما این شورش خاص (برداشتن روسری اجباری) تابویی که نزدیک به چهل سال حاکم بود را شکست. گویی در همه مخالفت‌های قبلی، زنان از کنار آن نماد نهایی انقیاد خود آهسته و پاورچین رد شده بودند. این یک اقدام انقلابی بود؛ حرکتی که رژیم تحمل نمی‌کرد، حتی در خیابان انقلاب؛ جایی که تمام شورش‌های گذشته در تهران از آن جا آغاز شده بود.



اعتراض خیابانی ویدا موحد، تهران، ایران، ۶ دی ۶۹۳۱ (۷۲ دسامبر ۲۰۰۲)، منبع: یوتیوب

ویدا موحد دستگیر و به سرعت محاکمه شد. تا آن موقع، همه نام او را شنیده بودند. او به دو سال زندان محکوم شد؛ ۹ ماه اول در انفرادی. اولین بار که تصویر موحد بر صفحه کامپیوترم افتاد، موجی از ترس آمیخته با شادی مرا در بر گرفت. این نسل دیگری بود که دنبال رویایی می‌رفت که رویای من هم بود. هنگامی که من برای اولین بار در سال ۱۹۸۵ میلادی وارد ایالات متحده شدم، فکر کردم که عطش فرد تبعیدی به دلیل رانده‌شدن از وطن است، اما دیگر این‌طور نیست. حال می‌دانم که به دلیل مورد ظلم قرار گرفتن و آرزوی دیدن عدالت و رفع ظلم است؛ ظلمی که مرا از وطنم بیرون راند. من هرگز نمی‌توانم خشم شدید نوجوانی‌ام را فراموش کنم؛ هنگامی که مجبور بودم در ماه اوت [۱۰ مرداد تا ۱۰ شهریور] با لباس

اجباری اسلامی در خیابان‌های سوزان تهران راه بروم. ما تبعیدی‌ها باید هر حمایتی از راهمان را گرامی بداریم، حتی اگر خود جوان ترمان را در تصویر گذرای زنی بی‌حجاب ببایم که آزادی ما را باز پس می‌گیرد.

در ۲۶ دی ۱۳۵۷ (۱۶ ژانویه ۱۹۷۹) محمدرضا شاه پهلوی، آخرین پادشاه ایران، کشور را ترک کرد و کمی بیش‌تر از دو هفته بعد دشمن وی، آیت‌الله روح‌الله خمینی، از تبعید پانزده‌ساله بازگشت. این اعلام پایان دوهزار و پانصد سال پادشاهی بود. دوران پس از انقلاب، آیت‌الله را با چالش‌هایی عظیم مواجه کرد: ضرورت ایجاد دولت غیرنظامی جدید و پایان حکومت نظامی همزمان با تأمین امنیت ملی، نیاز به بازگشایی مدارس و اقتصاد پس از ماه‌ها اعتصاب و تعطیلی سراسری. اما اولویت دیگری نیز برای خمینی وجود داشت؛ دو هفته پس از انقلاب وی قانون حمایت از خانواده را باطل کرد و تسلط یک‌جانبه مردان بر زنان و فرزندان خود را بازگرداند. وی در ۱۲ اسفند ۱۳۵۷ (۳ مارس ۱۹۷۹) شغل قضاوت را برای زنان ممنوع کرد. سه روز بعد او اعلام کرد که همه زنان و دختران بالای ۹ سال و با صرف نظر از هر گونه وابستگی مذهبی، باید از قوانین پوشش اسلامی پیروی کنند.

آن روزها تب انقلاب بالا گرفته بود و اکثریت مردم فارغ از گرایش‌های سیاسی خود، به آیت‌الله احترام می‌گذاشتند. موقعیت او در حدی بود که در همه‌پرسی فروردین ۱۳۵۸ (آوریل ۱۹۷۹)، نزدیک به ۹۸ درصد از رأی‌دهندگان، رأی «بله» را در کنار «جمهوری اسلامی» به عنوان حکومت منتخب خود علامت زدند. با طرفداران رژیم سابق همسویی چندانی وجود نداشت؛ زیرا گروه‌های مرگ آیت‌الله، خانه به خانه به سرعت هر مخالف سیاسی را هدف قرار می‌دادند. فضا برای مخالفان در حال کوچک‌شدن بود، اما هنوز از بین نرفته بود. در ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ برابر با هشتم مارس، روز جهانی زن، هزاران زن در اعتراض به حجاب اجباری به خیابان‌ها آمدند. آن‌ها شعار می‌دادند: «ما انقلاب نکردیم [علیه شاه] / تا به عقب برگردیم». مشارکت دو گروه خاص به تاریخی‌شدن این تظاهرات کمک کرد. گروه اول شامل زنانی بود که همیشه حجاب داشتند اما می‌گفتند که نمی‌خواهند انتخاب خود را به دیگران تحمیل کنند و می‌خواهند زنان، حق انتخاب نحوه پوشش خود را داشته باشند. گروه دوم، در درجه اول شامل فمینیست‌های فرانسوی و آمریکایی بود که برخی از آن‌ها مانند گلوریا استاینم (Gloria Steinem) و بتی فریدان (Betty Friedan) مقابل سفارت ایران در واشنگتن تظاهرات کردند و برخی دیگر مانند کیت میل (Kate Millet)، شخصا به همراه کمیته بین‌المللی حقوق زنان راهی تهران شدند. آن‌ها آیت‌الله را تهدیدی برای حقوق زنان در سراسر جهان می‌دانستند و مصمم بودند که با خواهران ایرانی خود همبستگی نشان دهند. میل بهترین حالت اعتراض را از خود نشان داد؛ او مستقیماً به دوربین‌ها نگاه کرد و آیت‌الله

را «شوونیست مردپرست» (a male chauvinist) نامید. این آخرین باری بود که کسی در داخل کشور چنین جسورانه و بدون تحمل هیچ مجازاتی علیه آیت‌الله صحبت کرد. این همچنین پایان دورانی است که در آن زنان ایرانی می‌توانستند در مبارزات عمومی از حمایت علنی فمینیست‌های غربی برخوردار شوند. از این زمان به بعد، چنین ادعاهای جهان‌شمولی در بین فمینیست‌های غربی طرفداران خود را از دست داد؛ بعد از حملات و انتقاداتی که از سوی محافل دانشگاهی و فعالان به دلیل تحمیل ارزش‌های خود به جنبش‌های ضد استعماری مطرح شد. در عوض، نسبی‌گرایی فرهنگی محبوبیت پیدا کرد؛ روشی که تمایل داشت حجاب را بیش‌تر به عنوان یک اعمال قانونی از سنت‌های ملی تلقی کند تا نمادی از ظلم و نابرابری. آن شب در اتاق نشیمن ما در تهران، به یاد دارم که اخبار عصر را تماشا و احساس سردرگمی می‌کردم. زنان معترض شبیه زنانی بودند که من می‌شناختم، اما مجری رسمی صداوسیما آن‌ها را «فاسد» و حتی «روسی» خواند. در هر صورت اعتراضات، مقامات را مجبور به عقب‌نشینی موقت و اظهار این ادعا کرد که پیشنهاد آیت‌الله برای احیای حجاب تنها از این‌روست که فکر می‌کند حجاب برای زنان بهتر است. اما روشن بود آیت‌الله در حالی که می‌خواست علیه شیطان بزرگ، ایالات متحده و متحدانش، اسرائیل، و فرمانروایان دست‌نشانده آن‌ها، پهلوی‌ها، انتقاد و موضع‌گیری کند، هم‌زمان مایل بود علیه یک دشمن بی‌نام و نشان نیز وارد عمل بشود: زنان آزاد و مستقل. در جهت شفاف‌تر شدن مسائل برای ناظران ظهور سیاسی‌اش، او به‌سادگی آنچه را که همیشه در دستور کار خود داشت علنی کرد.



زنان ایرانی در جریان انقلاب اسلامی، ۷۵۳۱ (۹۷۹۱) | آلن دژان، سیگما، منبع: Getty Images

اولین اعتراضات خمینی به خاندان پهلوی، بر اثرات سمی غرب‌زدگی متمرکز بود که تجلی اصلی آن در حضور بی‌حجاب زنان در انظار عمومی بود. رضاشاه، اولین پادشاه پهلوی، در سال ۱۳۱۴ (۱۹۳۶) پوشش اسلامی زنان، روسری و چادر، را ممنوع کرد. پسرش سیاست پدر خود را با اصلاحات دیگری پیش برد که در میان آن‌ها حق رأی به زنان نیز داده شد. در سال ۱۳۴۱ (۱۹۶۳) خمینی در نامه‌ای به پادشاه اعتراض کرد: «... دولت ... اسلام را در رأی‌دهندگان و منتخبین شرط نکرده و به زن‌ها حق رأی داده است و این امر موجب نگرانی علمای اعلام و سایر طبقات مسلمین است. بر خاطر همایونی مکشوف است که صلاح مملکت در حفظ احکام دین مبین اسلام و آرامش قلوب است. مستدعی است امر فرمایید مطالبی را که مخالف دینت مقدسه و مذهب رسمی مملکت است از برنامه‌های دولتی و حزبی حذف نمایند تا موجب دعاگویی ملت مسلمان شود.» وی همان سال در خطبه‌ای خطرات مشارکت زنان در محیط کار را گوشزد کرد: «زن‌ها را وارد کردید در ادارات. ببینید در هر اداره‌ای که وارد شدند آن اداره فلج شد. زن اگر وارد دستگاهی شد اوضاع را به هم می‌زند.»

این سخنرانی‌ها قشر سنتی و افراد کم‌سوادتر، که از اولین طرفداران او بودند، را برانگیخت، اما ایرانیان غیرمذهبی و طبقه متوسط تحصیل‌کرده را تحت تاثیر قرار نداد. سپس در سال ۱۳۴۲ (۱۹۶۴) یک قانون جدید باعث مداخله دوباره خمینی شد؛ قانونی که مسیر زندگی و تاریخ ملت را تغییر داد. در آن سال لایحه‌ای تصویب شد که مصونیت دیپلماتیک همه پرسنل نظامی آمریکایی که در ایران زندگی و کار می‌کردند را افزایش داد. با این حال، آیت‌الله که کاملاً قصد شعله‌ور کردن احساسات عمومی را داشت، آشوب زهرآگینی به راه انداخت و در آن مدعی شد مصونیت به هر آمریکایی در کشور اعطا شده است: «عزت ما پایکوب شد ... عظمت ارتش ایران را پایکوب کردند. ... اگر چنانچه کسی سگ آمریکایی را زیر بگیرد، بازخواست از او می‌کنند؛ لکن اگر شاه ایران یک سگ آمریکایی را زیر بگیرد بازخواست می‌کنند؛ و اگر چنانچه یک آشپز آمریکایی شاه ایران را زیر بگیرد، مرجع ایران را زیر بگیرد ... هیچ کس حق تعرض ندارد. چرا؟»

این بار مشاوران سیاسی آیت‌الله متوجه شدند که سخنرانی وی با تحت تاثیر قراردادن نخبگان چپ‌گرا، که امپریالیسم آمریکا را ریشه همه بدی‌ها می‌دانستند، فرصتی برای گسترش پایگاه وی ایجاد کرده است. یکی از این مشاوران روحانی جوانی به نام اکبر هاشمی‌رفسنجانی - که بعد از انقلاب اسلامی دو دوره رئیس‌جمهور شد - بود که توصیه کرد آیت‌الله لحن خود را در مورد حقوق زنان ملایم‌تر کند تا این تاثیر و کشش را به حداکثر برساند.

سخنرانی خمینی در موضوع کاپیتولاسیون با این‌که منجر به تبعید وی شد، اما او را به یک نام آشنا تبدیل کرد. او خود را در نقش یک ملی‌گرای از خودگذشته، یک ماهاتما گاندی

ایرانی، در مقام مبارزه با قدرت‌های خارجی غارتگر سرزمین مادری قرار داد. در خلال دهه ۱۳۵۰ (۱۹۷۰) خمینی شعارهای ضدآمریکایی خود را افزایش داد و از پهلوی‌ها به عنوان «عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی آمریکایی» یاد می‌کرد. او حتی با اسلامی کردن اصطلاحات مارکسیستی مانند «پرولتاریا»، «بورژوازی» و «جامعه بی‌طبقه» به سوسیالیست‌های ایرانی پر و بال داد و به نوبه خود این مفاهیم را رواج بیش‌تری داد. گویی خمینی سعی کرده بود آتشی با جرقه‌های مردسالاری برافروزد، اما فهمید که هیزم ضد امپریالیسم بسیار بهتر می‌سوزد. پس از تظاهرات تاریخی ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ (۸ مارس ۱۹۷۹) مقامات متوجه شدند که راه لغو حق زنان برای انتخاب لباس نمی‌تواند راهی مستقیم باشد. در عوض، آن‌ها مجموعه‌ای از اقدامات نیمه وابسته را اجرا کردند که در نهایت به یک هدف می‌انجامید. اگر آن‌ها نتوانستند حجاب را تحمیل کنند، توانستند دستور تفکیک جنسیتی بیش‌تری بدهند؛ تحت عنوان این‌که زنان در مجامع زنانه آزادند بدون حجاب باشند. کمی بعد آرایشگاه‌ها، رویدادهای ورزشی، استخرهای عمومی، سایت‌های انتخاباتی، سواحل و مهمانی‌های خصوصی همه دچار تفکیک جنسیتی شدند. مدارس نیز تفکیک شده بودند و از آن‌جایی که فقط زنان می‌توانستند در مدارس دخترانه تدریس کنند و تعداد زنان تحصیل‌کرده برای آموزش و تدریس علوم و ریاضیات پیشرفته به اندازه کافی نبود، محصلان برخی از مدارس دخترانه بدون گذراندن این دروس تحصیل خود را به پایان رساندند. در نتیجه، سطح و کیفیت تحصیلات دختران به طور جدی تنزل پیدا کرد، که به نوبه خود تعداد زنان پذیرفته‌شده رشته‌های علوم و ریاضی در دانشگاه‌ها را به شدت کاهش داد.

در حمایت از هویت ایرانی، مسئولان حجاب را به عنوان یک سنت ملی ایرانی دیگر، مانند ساری هندی یا کیمونوی ژاپنی، از نو طراحی کردند. کسانی که از حجاب استقبال نمی‌کردند در معرض خطر منتسب شدن به عوامل «غرب‌زدگی» بودند؛ اصطلاحی که رژیم برای فساد فرهنگ اصیل ایرانی توسط تاثیرات مخرب غربی به کار گرفت. به‌ویژه زنانی که از پوشیدن حجاب خودداری کردند متهم به طرفداری از سلطنت‌طلبان و پادشاه مخلوع غرب‌گرا شدند. در ایران ۱۳۵۸ (۱۹۸۰) هر کسی که می‌خواست زنده بماند و شغل خود را حفظ کند، به ناچار باید با این روند همراه می‌شد. سیمین دانشور، نویسنده زن برجسته، در مصاحبه‌ای می‌گوید: «هنگامی می‌توانیم این کشور ویران را بازسازی کنیم که اقتصاد آن را از نو بسازیم، کشاورزی آن را تقویت کنیم و حاکمیت عدالت و آزادی را برقرار نماییم. ... بعد از این‌ها می‌توانیم در اوقات فراغت به مسائل جزئی‌تر توجه کنیم، مانند ظاهر و پوشش زنان.»

حتی چپ‌های غیرمذهبی نیز با این استدلال که بحث در مورد حجاب نباید مانع «تکمیل انقلاب تا پایان موفقیت‌آمیز» شود موافقت کردند. نشریه کار، روزنامه هفتگی توده،

محبوب‌ترین گروه مارکسیست-لنینیستی، تا آن‌جا پیش رفت که حجاب را در بین کادرهای زن خود ترویج کرد و سعی کرد پوشش اسلامی را به جهان‌بینی مارکسیستی تبدیل کند: «این دقیقاً برای القای خودکنترلی و به منظور افزایش بهره‌وری نیروی کار است که اسلام حجاب را توصیه می‌کند.»

مجاهدین خلق - بزرگ‌ترین سازمان انقلابی اسلامی در ایران که خیلی زود توسط آیت‌الله غیرقانونی اعلام و به وحشتناک‌ترین مخالف وی تبدیل شد - یک لباس جدید اسلامی برای زنان طراحی کرد. این شامل یک حجاب مشکی (چادر) بود که در قسمت جلو باز بود و زنان را ملزم می‌کرد که گوشه‌های آن را در دست خود نگه دارند تا بسته شود (بر خلاف برقع یا عبا که مانند لباس پوشیده می‌شود و روی سر قرار می‌گیرد). با این طرح، حرکت آزادانه زنان مختل شد. لباس متحدالشکل جدید - یک لباس بلند و گشاد مانند پالتو، یک روسری تا لبه ابروها، یک شلوار و کفش‌های جلوبسته - همه قسمت‌های بدن جز دست‌ها را می‌پوشاند. این بالاپوش، که بعدها مانند لقب گرفت، لباس استاندارد برای کارمندان اداری و دختران مدرسه شد. من خودم آن را در دوران دبیرستان می‌پوشیدم. خیلی زود مانند، لباس اجباری برای هر زن خارج از خانه شد.

تا سال ۱۳۵۹ (۱۹۸۱) و آغاز جنگ بین ایران و عراق، حجاب از وضعیتی صرفاً به عنوان لباس، بسیار فراتر رفته بود. حجاب نماد ضد امپریالیسم، مشخصه وحدت ملی، تجلی هویت فرهنگی، موثرترین شکل مقاومت در برابر نفوذ بیگانگان، محکم‌ترین راه برای تجلیل از شهدا، امن‌ترین زره برای دفع تأثیرات سمی و بزرگ‌ترین مدرک وفاداری به مقام معظم رهبری و انقلاب شده بود.

هنگامی که قانون حجاب برای اولین بار اجرا شد، آیت‌الله سال دوم حکومت خود را آغاز می‌کرد؛ در راس یک دولت جدید پس از انقلاب که توسط فرماندهانی اداره می‌شد که وظیفه الهی خود را شکل‌دادن دوباره به جهان می‌دانستند. در پایان دهه شصت (دهه ۱۹۸۰ میلادی)، جنگ به پایان رسیده بود، آیت‌الله مرده بود و رژیم دیگر نه توسط معتقدان واقعی انقلاب، بلکه توسط مصلحت‌گرایان (Pragmatists) که بیش‌تر به دنبال منافع خود بودند، اداره می‌شد. ایران با تسخیر سفارت آمریکا در سال ۱۳۵۸ (۱۹۷۹) و پایان روابط دیپلماتیک، همچنان هیچ تماس دیپلماتیکی با ایالات متحده نداشت. در سال ۱۳۷۶ (۱۹۹۷) ضربه دیگری نیز وارد شد: اتحادیه اروپا پس از حکم دادگاهی در آلمان مبنی بر دست‌داشتن ایران در ترور چهار مخالف کرد در برلین، روابط خود را با ایران قطع کرد. رژیم برای سرکوب مخالفان داخلی و برقراری روابط اقتصادی حیاتی با اروپا، نیاز داشت تا تصویر جدیدی از خود را به جهان نشان دهد. بنابراین در خرداد ۱۳۷۶ (ژوئن ۱۹۹۷) یک روحانی خوش‌رو به نام محمد خاتمی با وعده آغاز

«گفتگوی تمدن‌ها» به قدرت رسید و منادی «دوران اصلاحات» شد.

روزنامه‌نگارانی که از سراسر جهان به این ایران جدید هجوم آوردند دو تغییر اساسی را گزارش کردند: اول، نفرت عمومی از آمریکا فروکش کرده است. دوم، «پلیس حجاب» کم‌تر دیده می‌شود. با کم‌تر شدن فشار، دامن مانتوها بالاتر رفت، فرم آن مناسب‌تر شد و در ظاهر بسیار رنگارنگ و حتی شیک بود. این مانتوی جدید در دهه شصت (دهه ۱۹۸۰) اصلاً قابل تصور نبود؛ زمانی که من نوجوان بودم و روسری و مانتو فقط خاکستری، مشکی، آبی تیره یا قهوه‌ای با پارچه‌های ضخیم و ساده بود. تا سال ۱۳۶۳ (۱۹۸۴)، سالی که سرانجام ایران را ترک کردم، هفته‌ای نبود که من را متوقف نکنند یا به من اخطار ندهند که روسری خود را تا لبه ابرو پایین بکشم. در سال ۱۳۷۶ (۱۹۹۷) دیگر روسری به سختی روی سر زنان می‌ماند و اغلب به طور کامل پایین می‌افتاد. هرچند این‌ها اقدامات شورشی مهمی بودند، اما همچنان مانند همه شورش‌های دیگر برای تبدیل شدن به یک جنبش به رهبر نیاز داشتند.



زنی در حال عبور از کنار دیوارنگاره آیت‌الله خمینی، تهران، ایران، ۲۰۰۴

عکس: کاوه کاظمی، Getty Images

چیزی که در مورد مسیح علی‌نژاد بسیار شگفت‌آور است این است که زنی ریزنقش با موهایی سرکش می‌تواند تبدیل به شخصیت مخالفی شود که رژیم از آن بیش‌تر می‌ترسد تا این

واقعیت که او محصول عینی دوران پس از انقلاب و ایدئولوژی آن است. او در سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) در روستایی کوچک در شمال ایران متولد شد و در خانواده‌ای فقیر و بسیار سنتی بزرگ شد. برادرانش رزمنده‌های درجه‌دار جنگ ایران و عراق بودند و پدرش عضو بسیج - معتبرترین نیروی شبه‌نظامی رژیم - بود. اگر مسیح حجاب کاملی داشت، از ترس پلیس نبود، از ترس پدرش بود.

اما مشکل واقعی او با عشق شروع شد. در سال ۱۹۹۶ او با پسری آشنا شد و ازدواج کرد و این زوج جوان به تهران نقل مکان کردند تا شوهرش بتواند آرزوهای ادبی خود را دنبال کند. او به‌زودی به محافل ادبی شهر راه پیدا کرد اما همسرش، با لهجه شهرستانی و رفتارش، مایه خجالت او می‌شد. پس در عرض یک سال، او را طلاق داد.

خانواده مسیح با احساس رسوایی از او درخواست کردند که به خانه بازگردد اما او امتناع کرد. او تصمیم گرفته بود که بماند، راندگی یاد بگیرد، کار پیدا کند و زندگی خودش را بسازد. فعالیت حرفه‌ای وی در رشته روزنامه‌نگاری با کارآموزی بدون حقوق در روزنامه‌ای به نام مجلس آغاز شد. در پایان سال نام او در صفحه اول ظاهر می‌شد. توانایی او در جلب اعتماد افراد مصاحبه‌شونده، ویراستاران و حتی خود او را شگفت‌زده کرده بود. در این‌جا لهجه روستایی او برایش یک مزیت شد، او را از همکارانش متمایز کرده و محبت سیاستمداران سخت‌گیر را برمی‌انگیخت. او در زمان کوتاهی به یک خبرنگار ممتاز داخلی، مورد احترام همکاران و مورد علاقه خوانندگان تبدیل شد. اما به دلیل صراحت کلام و رک‌گویی و تحت فشار وزارت اطلاعات، سردبیران او را از پوشش انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ (۲۰۰۹) محروم کردند. او موثرترین و دوست‌داشتنی‌ترین روزنامه‌نگار در کشور بود اما ناگهان بیکار شد.

وی که دلسرد شده بود ویزای خروج از کشور را گرفت و به انگلستان سفر کرد. کمی بعد روستری خود را برداشت و به جای آن کلاه گذاشت. سپس در یکی از روزهای سال ۲۰۱۴ حین قدم‌زدن در خیابان‌های لندن آن کلاه را نیز برداشت. نسیم در موهایش می‌وزید و او از خوشی در عرش سیر می‌کرد. چند روز بعد در ۳ مه، او عکس بدون روستری خود را در صفحه عمومی فیس‌بوک بارگذاری و آن پست را «آزادی یواشکی من» نام‌گذاری کرد. در حقیقت او خانه‌اش را از دست داده بود و می‌خواست با طرفدارانش دوباره ارتباط برقرار کند. او سپس از سایر زنان ایرانی دعوت کرد تا تصویری را از لحظات آزادی یواشکی خود به اشتراک بگذارند و انتظار داشت صفحه فقط چند عکس دریافت کند. در عوض، صدها تصویر از زنان بدون حجاب از سراسر کشور و اندکی بعد از طرفدارانش از سراسر جهان دریافت کرد.

اعتراف می‌کنم چند سال پیش وقتی که برای اولین بار صفحه فیس‌بوک آزادی‌های یواشکی من را دیدم، آن را به عنوان یک مد دیگر در رسانه‌های اجتماعی نادیده گرفتم. من پتانسیل

و در واقع تاثیر انقلابی آن را ندیدیم؛ هرچه زنان جسارت بیشتری در شراکت پیدا می‌کردند، عکس‌های بیشتری از خود می‌فرستادند. سپس، سه سال پیش، ویدا موحد، شاید خسته از عمل مخفیانه، حرکت خود را انجام داد. پس از اقدام علنی و جسورانه او ده‌ها زن دیگر از این کار پیروی کردند، کمپین اعتراضی جدیدی متولد شد و جنبش آزادی یواشکی را با هشتگ #GirlsOfRevolutionStreet به سطح جدیدی ارتقا داد.

صفحات مسیح علی‌نژاد در رسانه‌های اجتماعی در حال حاضر دارای بیش از پنج میلیون دنبال‌کننده است؛ بیش‌تر از مجموع دنبال‌کنندگان رئیس‌جمهور و رهبر ایران. او صدها ویدیو در هفته دریافت می‌کند. دشمنانش نامه‌های تهدیدآمیز می‌فرستند، اما بیش‌تر دنبال‌کنندگان، طرفداران او هستند. برای اولین بار در تاریخ معاصر ایران، صدایی مستقل وجود دارد که مردم را دعوت می‌کند تا از هیچ رهبری پیروی نکنند بلکه خودشان رهبری را به عهده بگیرند و عوامل تغییری باشند که آرزو دارند.

من خیلی از اوقات تعجب کرده‌ام که چگونه علی‌نژاد توانسته به آنچه بسیاری از فمینیست‌های دیگر نرسیده‌اند دست یابد: بسیج گسترده زنان ایرانی در شورش علیه مردسالاری رسمی ایران. پاسخ تا حدی این است که دگرگونی او از یک زن محجبه به فردی که آن را کنار گذاشت، بسیار علنی بود. تعداد زیادی از زنان سفر او را با تمام جزئیات تماشا کرده بودند که در نهایت، گویی او یک دفترچه راهنمای «خود-کشف حجابی» از خود باقی گذاشته بود. بخشی از پاسخ نیز این است که دیگر تفاوتی ندارد که منتقد رژیم در تبعید باشد؛ از طریق رسانه‌های اجتماعی، او حضوری زنده در بین مردم ایران دارد.

یک اقدام کوچک نافرمانی مدنی به مقاومت گسترده‌ای تبدیل شد که توسط زنان سازماندهی و رهبری گردید. این کمپین از زنان دعوت کرد که روزهای چهارشنبه روسری سفید، که نشان‌دهنده اقدام مسالمت‌آمیز آن‌ها است، بپوشند و کسانی که می‌توانند روسری را روی شانه رها کنند یا دور گردن خود بپیچند. به این ترتیب هشتگ #چهارشنبه‌های سفید به وجود آمد. هشتگ دیگر، #دوربین من اسلحه من است (#MyCameraIsMyWeapon)، به زنان این قدرت را داده است که چهره آزاردهندگان خود را به جهان نشان دهند.

مقامات در اغلب موارد چشم‌پوشی می‌کنند، به این امید که از جلب توجه بیش‌تر به کمپین جلوگیری شود و آتش جنبشی را که زنان، اعم از پیر و جوان، و حتی مردان را به خود جلب کرده است شعله‌ورتر نکنند. دستگیری‌ها و مجازات بیش‌تری برای زنان بی‌حجاب وضع شد. شش تن از فعالان برجسته چهارشنبه‌های سفید در حال حاضر در زندان هستند. از جمله صبا کردافشاری، که به بیست و چهار سال زندان محکوم شد، ظاهراً به دلیل «پیاپی بی‌حجاب» اما واقعا به دلیل این که از تقبیح مسیح علی‌نژاد یا کمپین خودداری کرد. مواردی چند، ناتوانی

نسبی مقامات را در مواجهه با کمپین نشان می‌دهد؛ بدون در نظر گرفتن کلاهک‌های مثلثی شکلی که مجبور شدند روی جعبه‌های پست برق شهری نصب کنند تا از حرکاتی مشابه حرکت ویدا موحد بیش‌تر جلوگیری کنند.



شهره بیات، داور شطرنج ایرانی، در اتاق هتلش، پس از حضور در بی‌بی‌سی برای گفت‌وگو در مورد مناقشه بر سر بی‌حجابی او حین داوری تورنمنتی در چین. لندن، انگلیس، ۱۹ فوریه ۲۰۲۰.

عکس: هولی آدامز، Images Getty

هنوز کسانی هستند که می‌گویند حجاب اجباری یک موضوع جزئی است اما زنانی که مجبور به زندگی با آن هستند آن را یادآوری روزانه نابرابری‌ای می‌دانند که دیگر مایل به تحمل آن نیستند. صداهای برجسته‌تر در ایران، از جمله برخی از نمایندگان زن مجلس شورای اسلامی، نه تنها به واقعیت تبعیض‌گرایانه جنسیتی حجاب اذعان کرده‌اند بلکه به دلیل تقویت آن توسط حجاب به عنوان بارزترین نماد خشونت، اعتراف نموده‌اند. در فوریه ۲۰۱۸ دفتر رئیس‌جمهور حسن روحانی سرانجام نتایج یک نظرسنجی چهارساله از افکار عمومی را منتشر کرد که نشان می‌داد حداقل نیمی از مردم کشور اکنون معتقدند که دولت نباید حجاب را الزامی کند یا تحت کنترل داشته باشد.

در سال ۲۰۱۹، درست قبل از این‌که کووید-۱۹ همه را به داخل خانه‌های خود بکشاند

و اعتراضات عمومی را متوقف کند، خیابان‌های اطراف سفارت سابق آمریکا در تهران خالی از جمعیت معمول شعاردهنده بود. در چندین مدرسه و دانشگاه، پرچم ایالات متحده به طور معمول در ورودی‌ها روی زمین نصب شده بود و از دانش‌آموزان خواسته می‌شد که آن را لگدمال یا پای خود را روی آن پاک کنند. اکنون جوانان پرچم‌ها را دور می‌زنند یا آن‌ها را به گوشه‌ای می‌کشند. یکی از محبوب‌ترین شعارهایی که اخیراً در تظاهرات سر داده شد این بود: «دشمن ما همین جاست / دروغ می‌گن آمریکاست». از آن‌جا که کنترل زنان، سخت و از نظر سیاسی هم پرهزینه است، رژیم گامی خطرناک و جدید برای انتقال این هزینه‌ها به خود شهروندان برداشته است. از اواخر سال ۲۰۲۰ زنانی که دوربین‌های راهنمایی و رانندگی تصاویر بدون روسری آن‌ها را حین رانندگی ثبت می‌کند، جریمه سنگینی دریافت کرده و وسایل نقلیه آن‌ها توقیف می‌شود. این امر باعث می‌شود نافرمانی آن‌ها از نظر اقتصادی غیرقابل قبول باشد. این اقدام همچنین بر خانواده‌ها فشار می‌آورد تا خود، کار پلیس حجاب را با اطمینان از عدم رانندگی بی‌حجاب اعضای زن خانواده انجام دهند.

اگر رژیم می‌توانست در آغاز اعتراضات، با زنان در زمینه حجاب سازش کند، شاید این جنبش را به پایان زودرس می‌رساند. اما با اعلام حجاب به عنوان خط قرمز غیرقابل عبور، زنان را وادار کرد موضوعی را که در آغاز نافرمانی خود متوجه نشده بودند، تشخیص دهند: تا زمانی که از شر رژیم خلاص نشوند، هرگز از دست حجاب خلاص نخواهند شد.

